

بخش سوم: ادامه

فصل ششم: سرمایه ثابت و سرمایه متغیر

همه اجزاء و عوامل مختلف پروسه کار به استثنای یکی از آنها، صرفاً ارزش موجود خود، بخشی یا بارقه ای از این ارزش را به محصول جدید منتقل می سازند. در این میان فقط کالای نیروی کار است که انبوه ارزش های جدید را تولید و بر ارزش های پیشین می افزاید. کالای اخیر در پروسه کار، همزمان دو نقش را ایفاء می کند، توده عظیم ارزش های نو را می آفریند و موجب حفظ ارزش های کهن و انتقال آنها به محصول می گردد. اینکه کارگر چگونه این دو نقش را همزمان ایفاء می کند؟ چگونه ارزش های جدید را تولید و ارزشهای کهنه را انتقال می دهد؟ موضوعی است که باید آن را توضیح داد. او نیروی کارش را برای زمانی معین به سرمایه دار فروخته است. سرمایه دار این کالا را مانند هر ماده خام یا کالای دیگر در پروسه ای معین از کار برای تولید محصول جدید به مصرف می رساند. در اینجا و در دل این پروسه رخدادهای مهمی اتفاق می افتد که واکاوی آنها، کلید کشف اسرار بالا است. این رخدادهای عبارتند از:

1- هر کدام از کالاهایی که در پروسه های متفاوت کار، برای تولید یک محصول مشخص، به عنوان مثال یک موبایل به کار گرفته می شوند حامل مقدار معینی ارزش یا زمان کار اجتماعاً لازم هستند. فرض کنیم شرکت تولید کننده گوشی همراه، 50 کارگر دارد، هر کارگر در طول هر 40 دقیقه یک موبایل و جمعا در طول یک روزانه کار 8 ساعته 12 گوشی تحویل می دهد. سرمایه دار برای مصالح مورد احتیاج یک موبایل مرکب از قابهای جلو و پشت، باتری، و بیروتور، آنتن، میکروفن، زنگ، خازن، مقاومت، ترانزیستور، دیود، سیم پیچ، آی سی، بلوکها، حافظه، اسپیکر، فیلتر، برای همه اینها، سوای نیروی کار، ارزشی معادل 3 میلیون تومان پول ایران پرداخت می کند، او همزمان 132 هزار تومان هم به عنوان مزد روزانه به کارگر می پردازد. کارگر در طول همان 40 دقیقه نخست ارزشی معادل کل دستمزد روزانه خود تحویل سرمایه دار می دهد و با این حساب کل کار اجتماعاً لازم متراکم در یک موبایل 3 میلیون و 132 هزار تومان می گردد، کارگر مجبور به ادامه کار است و در طول روز نه یک گوشی که 12 دستگاه تولید می کند. او 12 موبایل، به ارزش 37 میلیون و 584 هزار تومان آماده تحویل به بازار می سازد، در حالی که آنچه دریافت کرده صرفاً بهای نیروی کار مصرف شده در یکی از این 12 دستگاه است. مشاهده می کنیم که کل کالاهای وارد یا دخیل در پروسه تولید گوشی همراه، فقط ارزش موجودشان را به محصول جدید منتقل نموده اند و فقط کالای نیروی کار است که ارزش نوینی معادل 12 ضرب در 132000 تومان یا یک میلیون و 854 هزار تومان تولید و بر ارزشهای پیشین افزوده است.

2- انتقال سه میلیون تومان ارزش متبلور در قطعات، سیستم ها، ابزار و مواد خام به گوشی جدید کاری است که باز هم فقط توسط نیروی کار حاضر در پروسه تولید انجام می گیرد، عملی که متفاوت با ارزش افزائی یا تولید ارزشهای تازه است، خاصیتی مزید بر خاصیت اولی است، اما به هیچ وجه پروسه ای منفک و مستقل از آن نیست. هر دو خاصیت در فرایندی واحد به ظهور می رسند، مالک سرمایه با مصرف نیروی کار خریداری شده در همان زمان معین از یک سو کل ارزش های حاضر را حفظ و در تملک خود نگه می دارد و از سوی دیگر، انبوه ارزش های تولید شده نوین را تصاحب می کند. کارگر با روزانه کار 8 ساعته اش، هر دو نقش را همزمان و در پروسه ای واحد ایفاء می نماید، او هم سه میلیون تومان ارزش قبلی را برای سرمایه دار زنده و محفوظ می سازد، هم یک میلیون و 854 هزار تومان ارزش جدید بر آن ارزش ها می افزاید.

3- اگر کارگر کار مشخص مونتاژ سیستم های الکترونیکی – اطلاعاتی را انجام نمی داد، نمی توانست موبایل بسازد، در همین راستا نمی توانست ارزش های متبلور در ابزار، قطعات نیم ساخته، وسایل کمکی و مواد خام مورد نیاز تولید موبایل را به محصول جدید انتقال دهد. شکل مشخص کار از این لحاظ اهمیت دارد، دستمایه و میله لنگ انتقال ارزشهای حاضر به فرآورده جدید کار مشخص است، اما مسأله بنیادی آنست که افزودن ارزش جدید به فرآورده نوین هیچ ربطی به شکل مشخص کار ندارد، کارگر اگر به جای تولید موبایل، لباس می دوخت، هواپیما یا اتوموبیل مونتاژ می کرد، رایانه می ساخت، دارو تولید می نمود، گاو می دوشید، آشپز می شد نیز مسلماً دست به ارزش افزائی می زد، ارزشهای جدید می آفرید و نصیب سرمایه دار می ساخت. بر همین اساس ارزش افزائی او به وسیله کار کلاً و نه این یا آن کار مشخص انجام می گیرد. این کار به طور عام یا کار مجرد انسانی است که عامل و بانی واقعی خلق ارزشهای تازه است. کارگر به دلیل نوع مشخص کاری که انجام داده است ارزش جدیدی بر ارزش های کهن نمی افزاید، به خاطر آنکه محصول کارش موبایل، خودرو، هواپیما، پوشاک، مواد غذایی یا قلم و کاغذ است توده عظیم ارزش های تازه را تولید نکرده است. او در همه این موارد صرفاً به این دلیل ارزش افزائی کرده و انبوه ارزش های جدید را آفریده است که کار مجرد اجتماعی انجام داده است. خاصیت مشخص، خاص و مفید کار در انتقال ارزش های پیشین به تمام و کمال ذینقش و اثرگذار است اما ارزش های جدید را فقط کار عام یا کار مجرد اجتماعی است که می آفریند.

4- تصور کنیم که کارگر در طول 40 دقیقه به جای یک موبایل 10 موبایل مونتاژ و آماده ترخیص کند. در این صورت چه رخ می دهد. نتیجه کار قابل تعمق است. کل ارزش جدیدی که با تولید این 10 گوشی، بر ارزش های قبلی افزوده می شود، باز هم یک میلیون و 854 هزار تومان است. رقمی که در مثال بالا، بر ارزش کالاهای به کار رفته در یک موبایل اضافه می گردید. به بیان شفاف تر قبلاً به هر 3 میلیون تومان کار متراکم در باتری، قاب، و بیبراتور، آنتن، میکروفن، خازن، مقاومت، ترانزیستور، دیود، آی سی، حافظه، فیلتر و غیره ارزشی معادل 40 دقیقه زمان کار جدید اضافه می شد و یک موبایل می گردید اما حالا همان مدت زمان کار، 30 میلیون تومان کار مرده مجسد در قطعات را مبدل به 10 موبایل می کند. زمان کار لازم اجتماعی برای تولید هر گوشی تا یکدهم سابق کاهش یافته است. با همه اینها و با وجود این تغییرات فاحش، باز هم همان 40 دقیقه کار، کل 30 میلیون تومان ارزش های پیشین موجود در مواد خام، سیستم ها، قطعات نیم ساخته و وسایل کمکی را به محصول یا محصولات جدید، به 10 گوشی تهیه شده و آماده فروش، منتقل کرده است، تمامی این ارزش ها را بقا بخشیده است، زنده نگه داشته و به فرآورده های جدید انتقال داده است. مشاهده می کنیم که دو خاصیت کاملاً مختلف کالای نیروی کار یعنی تولید ارزش های جدید در یک سو و انتقال ارزشهای کهنه به محصول جدید در سوی دیگر، ضمن همراه بودن و تعلق انداموار به یک پروسه واحد، تا چه اندازه از یکدیگر قابل تمایز هستند و چه تأثیرات کاملاً متفاوتی بر جای می گذارند.

5- اگر درجه بارآوری کار و ارزش وسایل تولید دچار تغییر نشود، میان ارزش های جدیدی که کارگر در زمان کار معین می آفریند و ارزش های پیشینی که حفظ و به کالا یا کالاهای جدید منتقل می کند، رابطه ای مستقیم برقرار خواهد بود. به طور مثال او در طول دو هفته دو برابر یک هفته ارزش تازه به ارزش های سابق اضافه می نماید، همزمان دو برابر قبل ارزش های موجود را ماندگار و به محصولات نوین انتقال می دهد. تا زمانی که شرایط فنی پروسه کار و ارزش وسایل تولید ثابت است هر چه ارزشی که کارگر با کار تازه خویش تولید و اضافه می کند بیشتر باشد، ارزشی که حراست می نماید و منتقل می سازد هم افزون تر است. نکته مهم در این گذر آنست که این حفظ و انتقال ارزش های قدیم به خاطر افزایش ارزش های جدید نیست، به خاطر آنست که شرایط فنی کار ثابت مانده است. به طور مثال کارگر

در یک ساعت کار، ارزش نیروی کار خود را تولید می کند، همین اندازه ارزش جدید می آفریند، همین میزان هم ارزش پیشین را منتقل می نماید. او در 2 ساعت باز هم بهای نیروی کارش را تولید می کند همزمان، دو برابر قبل ارزش جدید خلق می نماید و دو برابر هم ارزش قبلی را انتقال می دهد. در یک جمعیت کلی می توان گفت که کارگر علی العموم به همان نسبتی که اضافه ارزش تولید می نماید، ارزش های پیشین را نیز ماندگار و منتقل می کند.

6- مواد، وسائل و مایحتاج پروسه تولید، با از دست دادن ارزش مصرف مستقل خود ارزش مبادله خود را هم از دست می نهند. آنها در فرایند کار فقط آن ارزشی را به محصول جدید منتقل می کنند که خودشان به مثابه قطعات نیم ساخته یا مواد خام و وسائل کمکی از دست هشته اند. در این مورد، ماشین آلات، ادوات و ابزار کار، ساختمان کارگاه و مانند اینها فقط تا زمانی در پروسه کار مورد استفاده قرار می گیرند که آرایش و هیأت اولیه خود را حفظ کرده باشند. اما این ماشین آلات در طول زمان، در پروسه کار، به یمن مصرف کار زنده یا همان کالای نیروی کار، به تدریج ارزش خود را به محصولات جدید منتقل می سازند. یک دستگاه تراش را در نظر آوریم، فرض کنیم که 10 سال تمام خورشیدی هر سال 300 روز، هر روز 8 ساعت مورد بهره برداری قرار گیرد، کل ارزش آن نیز 36 میلیون تومان باشد. پیداست که در هر ساعت معادل 1500 تومان ارزش خود را به کالاهای جدید منتقل کرده است.

7- دستگاه تراش مورد اشاره ما، در این 10 سال یا 24000 ساعت کاری، با اینکه مدام در حال فرسایش بوده است اما همواره با همان نقش و شکل موجودش در پروسه کار عمل می کرده است. به این ترتیب یک عامل پروسه کار یا یک وسیله تولید کلا وارد پروسه کار می شود ولی در پروسه ارزش افزائی به صورت جزئی ایفای نقش می کند. به بیان دیگر وسیله تولید واحد به مثابه عنصر پروسه کار تماماً و به عنوان عنصر پروسه ارزش افزائی جزئاً حضور دارد.

8- دیدیم که مواد خام و ماشین آلات و وسائل تولیدی به هیچ وجه هیچ ارزش تازه ای نمی آفرینند، آنها فقط در پروسه کار، ارزش خود را توسط کار زنده به محصول جدید انتقال می دهد. نام این بخش را **سرمایه ثابت** می گذاریم. در مورد عامل ذهنی تولید یا نیروی کار یا جزئی از سرمایه که به نیروی کار تبدیل می شود، وضع اساساً به گونه دیگری است. نیروی کار در همان حال که با کار مشخص و هدف دار ارزش وسائل تولید را ماندگار و به فرآورده جدید منتقل می کند، در هر لحظه از حرکت خود، ارزش الحاقی یا تازه ای هم به وجود می آورد. جزء اندکی از این ارزشهای الحاقی بهای بازتولید نیروی کار یعنی کالاهای مورد احتیاج تولید این کالا است و جزء بسیار عظیم تر آن اضافه ارزشی است که به سرمایه دار تعلق می یابد. اگر او مثلاً 8 ساعت کار کند شاید در 40 دقیقه نخست مزد خود را تولید نماید و در هفت ساعت و 20 دقیقه دیگر هر چه می آفریند اضافه ارزشی است که به سرمایه دار می رسد. ما این بخش را **سرمایه متغیر** نام می نهیم. بخشی که ارزش خود را در پروسه تولید دچار تغییر فاحش می سازد.

فصل هفتم – نرخ اضافه ارزش

1- درجه بهره کشی از نیروی کار

در پروسه ارزش افزائی سرمایه، چنین وانمود می شود که اضافه ارزش، افزایشی است بر ارزش کل عناصر تولیدی یا سرمایه ای که پیش ریز شده است!! این یک دروغ محض است. به سراغ یک میل سازی برویم. سرمایه دار مالک کارگاه دو کارگر دارد. هر کدام در هر ماه 220 ساعت کار می کنند و مطابق معمول با چند ماه تأخیر دو میلیون و دویست هزار تومان مزد می گیرند. کارگاه در هر ماه 4 دست میل، یعنی هر کارگر 2 میل را آماده می سازد و هر دست،

18 میلیون تومان به فروش می رسد. با مرور اسناد، ارقام و آنچه پیش روی ما قرار دارد، در می یابیم که: بهای تخته، فیبر، میخ، پارچه، دوخت، چسب و استهلاک وسایل کار یا کل کار مرده مترکم در هر میل بالغ بر 5 میلیون و نهصد هزار تومان است. یک میل حاوی 110 ساعت کار جدید است. مزدی که کارگر به خاطر تولید آن گرفته 1100000 تومان است. این رقم معادل 10 ساعت از کل 110 ساعت کار جدیدی است که کارگر بر مواد خام، وسایل کمکی، هزینه استهلاک و کل سرمایه ثابت یا کار مرده موجود در میل افزوده است. او با توجه به بهای فروش (18 میلیون تومان)، در پروسه تولید هر میل 12 میلیون و یکصد هزار تومان ارزش جدید آفریده است که یک میلیون و یکصد هزار تومان مزد خودش و 11 میلیون تومان سود سرمایه دار شده است. به بیان دیگر از 110 ساعتی که کارگر صرف تهیه یک میل کرده است فقط 10 ساعت به تولید مایحتاج معیشتی خودش اختصاص یافته و 100 ساعت دیگر به تمام و کمال توسط سرمایه دار چپاول گردیده است. پیش تر توضیح دادیم که موادخام، کمکی و کلا اجزاء مختلف سرمایه ثابت، هیچ ارزش تازه ای نمی آفرینند و بر ارزش های پیشین نمی افزایند اما وضع در مورد سرمایه متغیر به کلی متفاوت است. این بخش که صرف خرید نیروی کار می گردد، در طول روزانه کار یا یک ماه کار، چندین برابر ارزشی که برای خرید یا تولیدش مصرف گردیده است، ارزش جدید می آفریند. در همین مثال حاضر ما، یک کارگر در طول ماه 2 میل تحویل سرمایه دار داده است، کل سرمایه ثابت و متغیر به کار رفته یا کل هزینه تولید دو دستگاه میل 14 میلیون تومان است. بخشی از سرمایه یا جزئی از این 14 میلیون تومان که صرف خرید نیروی کار شده است فقط 2200000 تومان است اما همین بخش 24 میلیون و دویست هزار تومان ارزش جدید تولید کرده و به 11 میلیون و هشتصد هزار تومان ارزش پیشین افزوده است. در اینجا چند نکته اساسی به شرح زیر وجود دارد.

1. ظاهر داستان در مورد هر یک میل، چنانست که 7 میلیون تومان مرکب از پنج میلیون و نهصد هزار تومان سرمایه ثابت و یک میلیون و یکصد هزار تومان سرمایه متغیر در پروسه تولیدش مصرف شده است اما ارزش محصول اینک نه 7 میلیون که 18 میلیون تومان است. از آنجا که بخش ثابت سرمایه فقط ارزشش را به کالا منتقل و هیچ چیز بر آن نیافزوده، پس واقعیت ماجرا فرمول 5 میلیون و نهصد هزار تومان سرمایه ثابت + یک میلیون و یکصد هزار تومان سرمایه متغیر + 11 میلیون تومان اضافه ارزش نمی باشد. به بیان دیگر، ارزش واقعا ایجاد شده، در پروسه کار، با ارزش محصولی که از مجموع پروسه به دست آمده، کاملا متفاوت است. رقم نخست یا کار مرده پنج میلیون و نهصد هزار تومان قبلا وجود داشته و الان هم وجود دارد، در این میان یک میلیون و یکصد هزار تومان است که 11 میلیون تومان زاد و ولد کرده و 12 میلیون و یکصد هزار تومان شده است. نتیجه آنکه برای محاسبه ارزش افزائی کاملا درست است که نقش سرمایه ثابت به کار رفته در تولید میل را دقیقا مساوی صفر تلقی کنیم. 18 میلیون تومان منهای پنج میلیون و نهصد هزار تومان با یک میلیون و یکصد هزار تومان بعلاوه 11 میلیون تومان به تمام و کمال برابر است.

2. حتما سؤال خواهد شد که یک میلیون و یکصد هزار تومان چگونه 12 میلیون و یکصد هزار تومان شد؟ و این امری متضاد است!! بدون شک متضاد است. از این فراتر، یکی از ماهوی ترین، هویتی ترین و بنیادی ترین تضادهای شیوه تولید سرمایه داری است. اما ما این تضاد را قبلا تشریح نموده ایم و نشان داده ایم که سرمایه داری چنین است و جز این نمی تواند باشد. کارگر در طول یک ماه 2 میل تولید کرده است و ارزشی معادل 24 میلیون و دویست هزار تومان بر ارزشهای پیشین افزوده است. در طول این یک ماه 25 روزانه کاری داشته است. زمان کاری که به ساختن دو میل اختصاص داده است 220 ساعت است. او در این 220 ساعت 24 میلیون و دویست هزار تومان و در هر ساعت 110

هزار تومان تولید نموده است. میزان ارزشی که در طول یک ماه برای تولید مایحتاج معیشتی خود دریافت کرده است فقط 2 میلیون و دویست هزار تومان معادل 20 ساعت از کل 220 ساعت کار ماهانه او است. 200 ساعت توسط صاحب سرمایه چپاول شده است. تضاد ماهوی، هویتی و بنیادی که تضاد سرشتی سرمایه داری است در همین جا قرار دارد. او 20 ساعت برای خودش کار کرده است و 200 ساعت برای سرمایه دار بدون دریافت هیچ ریالی جان کنده است.

3. برای آنکه یک جزء سرمایه از طریق تبدیل به نیروی کار ارزش افزا گردد باید جزء دیگر سرمایه تبدیل به وسائل تولید شود. به کار افتادن سرمایه متغیر یا مصرف نیروی کار، نیازمند ورود سرمایه ثابت به پروسه کار و تولید است. نسبت این دو بخش منوط به خصلت فنی پروسه کار یا درجه بارآوری نیروی کار است.

4. به وضوح دیدیم که کارگر مبلساز یا هر کارگر دیگر در هر کجای دنیا، بخش نازلی از روزانه کارش به تولید وسائل مورد نیاز بازتولید نیروی کارش اختصاص می یابد و مابقی صرف کار بدون هیچ مزد برای سرمایه دار می شود. وقتی که کارگر برای تولید هزینه معیشتی خویش کار می کند، کار لازم یا زمان کار لازم و مدتی که بدون هیچ بها برای سرمایه دار کار کرده است کار اضافی یا زمان کار اضافی نام دارد. در مثال بالا کارگر مبلساز در طول هر ماه 20 ساعت برای خودش و 200 ساعت بدون هیچ مزد برای سرمایه دار کار نموده است. او 20 ساعت زمان کار لازم و 200 ساعت زمان کار اضافی داشته است.

5. مارکس معادل ارزشی کار لازم یا زمان کار لازم را، ارزش لازم و معادل ارزشی کار اضافی یا زمان کار اضافی را ارزش اضافی نام داده است. در مثال بالا در هر دست، میل 11 میلیون تومان ارزش اضافی و فقط یک میلیون و یکصد هزار تومان ارزش لازم نهفته بود. مارکس نسبت این دو، یعنی حاصل تقسیم ارزش اضافی بر ارزش لازم را نرخ اضافه ارزش نامیده است. نرخ اضافه ارزش یا نرخ استثمار در مثال مورد گفتگو 11 میلیون بر یک میلیون و یکصد هزار، شاخص 1000% است. نرخ استثمار یا نرخ اضافه ارزش دقیقاً نرخ بهره کشی سرمایه دار یا طبقه و دولت او از کارگر و طبقه کارگر است. در جامعه ایران سالها است که این نرخ بر اساس آنچه حتی نهادهای رسمی جمهوری اسلامی در سالنامه آماری خود اعلام می دارند حدود 1200 % است. این بدان معنی است که کارگر ایرانی از هر 12 میلیون تومان ارزش که تولید می کند فقط یک میلیون تومان به صورت کار لازم یا ارزش لازم صرف معیشت خودش می گردد و 11 میلیون تومانش کار اضافی، ارزش اضافی یا سرمایه و سود سرمایه دار می گردد. ریشه فقر و فلاکت و گرسنگی، بی داروئی و بی بهداشتی و بیماری، بی خانمانی و اعتیاد و بی آموزشی یا همه سیه روزی های دیگر کارگر ایرانی در اینجا قرار دارد. کشتار آزادی ها، قتل عام ابتدائی ترین حقوق انسانی، وحشیانه ترین تبعیضات جنسیتی، آلودگیهای دهشت زای زیست محیطی و همه مصائب دیگر نیز نهایتاً به همین جا قابل ارجاع است، زیرا همه اینها در خدمت ماندگارسازی این نظام هستند، با این هدف سازماندهی می شوند و لباس اجرا می پوشند. ترهات بسیار بی شرمانه و خزعبلات فریبکارانه کسانی که اساس بدبختی های کارگران را «توسعه نیافتگی»!!!، «رشد ناکافی صنعتی»!!! «دیکتاتوری» یا «تداخل دین و دولت» قلمداد می کنند، صرفاً و صرفاً بخشی از سرکوب فکری طبقه کارگر توسط بورژوازی است. از این هم چندان بارتر، بی شرمانه تر و وقیح تر، مزخرفاتی است که همه جا در مورد سترونی و ارزش زا نبودن کار کارگر ایرانی!! یا نامرغوبی و بنجل بودن تولیداتش پمپاژ می شود!!! و حتی سطح نازل دستمردها را نیز به همین مسأله مجعول بی اساس ربط می دهند!!! اراجیف و اباطیلی که بدبختانه به گونه بسیار آزار دهنده ای حتی بر زبان خیلی از کارگران شعور باخته پرمدعا و داعیه دار سواد و آگاهی هم جاری می گردد!!! بورژوازی فقط به سرکوب فیزیکی کارگران نمی پردازد، از همه راهها دست به کار سرکوب سبعانه فکری آنها نیز است. این

نظریاتی و تئوری پردازیهایی نیز اجزاء پیوسته همین شکل سرکوبند که در چهارچوب تقسیم کار خودپو و اندرونی سرمایه، بر عهده اقتصاددانان، سیاستمدان، فیلسوفان، جامعه‌شناسان و همکیشان آن‌ها محول گردیده است.

2 – نمودار ارزش محصول در اجزاء متناسب تشکیل دهنده آن.

محصول یک روزانه کار 12 ساعته 20 فوند نخ به ارزش 30 شیلینگ است. 80% این ارزش یا 24 شیلینگ فقط ارزش سرمایه ثابت مصرف شده به شکل مواد خام و هزینه استهلاک است. 6 شیلینگ دیگر ارزش جدیدی است که تولید شده است. از این مقدار 3 شیلینگ ارزش لازم یا مزد کارگر و 3 شیلینگ ارزش اضافی است. مجموع ارزش 30 شیلینگ در 20 فوند نخ تبلور یافته است و باید بتوان وجود این ارزش را در بخشهای مختلف محصول نشان داد. بالاتر دیدیم که فقط 24 شیلینگ مواد خام و هزینه استهلاک وارد محصول شده است. این رقم فقط نماینده 16 فوند نخ است زیرا هر فوند نخ حاوی 1.5 شیلینگ ارزش است و اگر 24 را بر 1.5 تقسیم کنیم 16 فوند خواهد شد. به این ترتیب 80% محصول یا 16 فوند نخ به ارزش 24 شیلینگ، اینک معادل کل مواد خام و وسائل کار یا کل ارزشی است که سرمایه دار پیش ریز کرده است اما 20% دیگر یعنی 4 فوند نخ با ارزش 6 شیلینگ نماینده هیچ چیز سوای ارزش آفریده شده نوین نمی باشد. ارزشی که نیمی از آن مزد و نیم دیگرش اضافه ارزش صاحب سرمایه می شود.

3 – آخرین ساعات سنپور

سرمایه داران در هراس از دست دادن یک پیشیز از کوه سودها، سوای به کارگیری قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی سرمایه به سحر و جادو هم می آویزند!! و امامزاده های تردستی را نیز به خدمت می گیرند. «ویلیام ناسو سنپور» یکی از همین تردستان بود. «قانون کارخانجات» نقش زنجیر قهر بردگی مزدی بر دست و پای کارگر را داشت، اما سرطان التیام ناپذیر سودجویی سرمایه حتی هزینه نازل و ناپیدای همین زنجیر پولادین مورد احتیاجش را هم بر نمی تافت. خیل سرمایه داران ناراضی از تحمل این هزینه به «سنپور» روی آوردند تا او بحر دانش خود را به جوش آرد و همه را متقاعد کند که کاهش ساعات کار کارگر به ویژه اگر این کاهش به مرز 10 ساعت رسد چه فاجعه ای بار خواهد آورد!! سنپور بساط معرکه پهن نمود، دنیائی الفاظ و محاسبات ریاضی برهم بافت تا ثابت کند که «کارگر با آخرین ساعت روزانه کار، مزد خود را تولید می کند و فقط یک ساعت ماقبل آخر را صرف تولید سود سرمایه دار می نماید!!!» او در کلاف سردرگم این استدلالها چنان کوهی از انگاره های بی ربط بر شعور خود آوار می کرد که زیر فشار آن همه چیز را در فواصل زمانی آخر و ماقبل آخر گم می نمود، توان انجام ساده ترین حساب و کتاب ها را از دست می داد. تعمق نمی نمود که بحث بر سر اول و آخر بودن نیست. سخن درست این است که که بالاخره به اعتبار همان محاسبات آشفته و مغشوش خودش هم کارگر مثلا از کل روزانه کار یک ساعت را صرف تولید هزینه معاش با بازتولید نیروی کار خود می کند و یک ساعت را هم ارزش اضافی یا سود سرمایه دار می گرداند. حال این ساعت ها می توانند هر کدام از ساعات روزانه کار باشند.

4 – اضافه محصول

آن قسمت از محصول که معرف اضافه ارزش است را اضافه محصول می خوانیم. در مثال بالا 2 فوند از کل 20 فوند نخ، محصول اضافی و معادل 3 شیلینگ ارزش اضافی می باشد. نکته بسیار مهم در اینجا آنست که اضافه محصول نه در قیاس با کل محصول بلکه در مقایسه با محصول ما به ازاء کار لازم سنجیده می شود. درست همان گونه که ارزش اضافی نه در قیاس با کل ارزش بلکه فقط با رجوع به ارزش لازم محاسبه می گردد.

فصل هشتم - روزانه کار

1 - حدود روزانه کار

فرض ما آنست که نیروی کار مطابق ارزشش فروخته می شود. ارزش هر کالا با زمان کار اجتماعا لازم برای تولیدش تعیین می گردد. اگر زمان کار اجتماعی لازم برای تولید کالاهای معیشتی مورد نیاز بازتولید نیروی کار در یک روز، مثلا یک ساعت باشد کارگر از کل روزانه کارش همین یک ساعت را برای خود کار می کند. روزانه کار در دوره های مختلف و هر دوره در ممالک مختلف تا حدی متفاوت بوده است. همین الان زمان کار هفتگی در اروپای غربی و شمالی حدود 40 ساعت، در ایران و خیلی کشورها 48 ساعت و در پاره ای جوامع مانند سنگاپور بسیار بیشتر از اینها است. شکی نیست که دامنه این تفاوت ها یا نوسانات نامحدود نیست، در همین راستا یادآوری چند نکته حائز اهمیت است.

اول: هیچ مرز حداقلی برای روزانه کار وجود ندارد. اگر بناست مرزی تصور کنیم، قاعدتا باید این مرز خط فاصل میان زمان کار لازم و اضافی باشد، مثلا اگر کارگر در طول فقط یک ساعت مایحتاج معیشتی خویش را تولید می کند، همین یک ساعت حداقل روزانه کار باشد. اما سرمایه داری کار لازم را صرفا جزئی از روزانه کار می داند و تنزل روزانه کار تا مرز کار لازم نفی موجودیت سرمایه داری خواهد بود.

دوم: بالعکس روزانه کار دارای مرز حداکثر است و دو مؤلفه حیاتی شاخصهای تعیین این مرز هستند. به لحاظ جسمانی کارگر قادر نیست همه شبانه روز را کار کند. او مجبور است ساعاتی را صرف خواب، آسودن، صرف غذا و شستشو یا امور دیگر بنماید. از نظر معنوی و اجتماعی هم او محتاج به اوقات فراغت است. روزانه کار با توجه به این عوامل پدیده ای انعطاف پذیر و محل بیشترین جدال ها میان صاحبان سرمایه و توده های کارگر است.

سوم: سرمایه دار سرمایه شخصیت یافته است. شعور و اندیشه او صرفا تجلی شعور، فکر و اراده سرمایه است. بنمایه هستی سرمایه ارزش افزائی است، برای ارزش افزائی هر چه بیشتر، باید زمان کار اضافی کارگر را تا منتهی الیه ممکن طولانی تر و زمان کار لازم وی را تا هر کجا که امکان دارد کاهش دهد. سرمایه با استثمار هر چه مشددتر، با فرسودن هرچه وحشیانه تر و با سلاخی هرچه سبعانه تر کارگر است که جان می گیرد، می بالد، نیرومند می شود.

سرمایه دار از هر جنس، اهل هر کجا و متعلق به هر زمان باشد می خواهد زمان کار اضافی کارگر را تا نقطه مرگ بالا برد و همین جاست که صدای کارگر بلند می شود. او علیه این وضع می شورد و برای نتیجه گیری از شورش خود، شعور، تدبیر و توان موجودش را به کار می گیرد. هستی اجتماعی پرولتاریا همین جا می جوشد. در رابطه خرید و فروش نیروی کار است که او کارگر می شود، از کارش جدا و از حق دخالت در تعیین سرنوشت کارش، تولیدش، زندگی اش، همه چیزش ساقط می گردد. اینجا فقط میدان جدال برای چگونگی توازن میان کار اضافی و لازم نیست، نقطه آغاز، گسترش، غرش و تعیین تکلیف آخرین جنگ تاریخ هم هست، سرمایه دار با همه زورش بر سر کارگر فریاد می کشد که نیروی کار او را خریده است و در مصرف آن مختار است. کارگر می گوید فروخته است برای اینکه زندگی کند و زندگی او همراه با فراغت، سلامت و رفاه باشد. اولی با صدای بلندتر اخطار می دهد که **حق** تعیین چگونگی مصرف آنچه خریده است با اوست. دومی محکم و قاطع پاسخ می دهد که تضمین تمامی احتیاجات جسمانی و معنوی وی و خانواده اش هم **حق** مسلم و بدون هیچ شک او می باشد. مشاهده می کنیم که درست در همین لحظه شروع، همین نقطه آغاز مصرف نیروی کار کارگر توسط سرمایه، **دو حق متضاد، دو حق ماهیتا غیرقابل اجماع، دو حق هویتا متخاصم و آشتی ناپذیر** در مقابل هم قرار می گیرد. **دو حق** اساسا غیرقابل آشتی که از ژرفنای رابطه خرید و فروش

نیروی کار سر بیرون می آورد، می بالد و به کل تار و پود جامعه در حال شکل گیری و انکشاف و استخوان بندی یعنی جامعه سرمایه داری شاخ و برگ می کشد. سیاست می شود، لباس مدنیت می پوشد، فرهنگ، اخلاق، ارزش های اجتماعی و همه چیز می گردد، بورژوازی همین حق را تئوری، دولت، قانون، پارلمان، دموکراسی، ایدئولوژی، نظم، پلیس، ارتش، بسیج، سپاه، زرادخانه، دستگاههای اختاپوسی شستشوی مغزی، حزب و فراوان ساز و برگ یا سلاح دیگر می کند. کل اینها را ابزار قدرت و حکمرانی خود یا سرمایه می سازد. همین ساز و کارها را سرمایه تشخیص یافته در قالب جامعه موجود می نماید. بورژوازی به این بسنده نمی کند، به کمک این نهادهای جهنمی قدرت و حاکمیت، طبقه کارگر را مجبور می سازد تا تمامی آنچه را که فقط مظهر متعین حق سرمایه و سلاح قدرت سرمایه است «حق واقعی خویش» بپردازد!!! طبقه سرمایه دار همه این کارها را می کند، کل این کارکردها را در خدمت بقای رابطه خرید و فروش نیروی کار، افزون سازی، گسترش و بقای هر چه نامحدودتر کار اضافی به کار می گیرد، اما در این روند، از همان نقطه شروع و به محض آغاز، با آژیر نیرومند اعتراض پرولتاریا میخکوب می گردد. طبقه ای که کل **حق، حق و حق** بورژوازی را **ناحقی، ناحقی و ناحقی مطلق، کشتار وحشیانه همه حق ها، آزادی ها، مدنیت ها، انسانیت ها و بمباران زندگی انسانی آحاد خویش می بیند.** هر دو طبقه از حق سخن می رانند، هر دو طبقه در کلیه مجاری و حوزه ها و قلمروهای جامعه حاضر، در تمامی عرصه های حیات اجتماعی با روایتی ماهیتا متضاد از حق در مقابل همدیگر صف می آریند. بورژوازی لحظه به لحظه، گام به گام سوار موج انکشاف سرمایه داری، با قدرتی که سرمایه به او تفویض می کند، نیازهای چرخه ارزش افزائی سرمایه را ساختار قهر اقتصادی و نظم سیاسی، مدنی، حقوقی خود می سازد و پرولتاریا هم از همان لحظه آغاز ولو پاره وار و ابتدائی لمس می کند که پاسخ قدرت را باید با قدرت داد. به قول آن شاعر «بیهوده سخن ز حق و باطل چه کنی - رو زور به دست آر که حق با زور است» سرمایه ستیزی خودپوی کارگر و اکتش قهری او به این روند، به کل این توحش، به اساس استثمار شوندگی، فرودستی، کشتارهای فزاینده و بی مهار معیشتی، حقوقی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی است. این سرمایه ستیزی از ژرفنای هستی اجتماعی کارگر بر می خیزد. اگر زندگی است که اندیشه را می آفریند و نه بالعکس، پس کشتزار واقعی کمونیسم و سرچشمه اصلی سرمایه ستیزی نیز همین جا است. کمونیسم و سرمایه ستیزی خودجوشی که مثل هر موجود زنده طبیعی نیازمند بالیدن، شاخ و برگ کشیدن، رشد کردن، سرکش شدن و قاهر و پیروز گردیدن است.

2 - عطش افراطی سرمایه برای کار اضافی و تشدید استثمار

کار اضافی کشف سرمایه نیست. در هر کجا و هر زمان که مالکیت وسائل کار و تولید در انحصار افرادی حاص بوده است، کارگر در هر شکل، آزاد یا غیرآزاد، در کنار کاری که برای امرار معاش خود می کرده است، حجم چشمگیری کار اضافی تحویل مالکان و وسائل تولید می داده است. یک چیز روشن است. در شکل های پیشین تولید و تا زمانی که ارزش مبادله نقش مسلط را در داد و ستدها نداشت، کار اضافی هم محدودیت هایی داشت. محدودیت هایی که لزوما از خصلت معین شیوه تولید روز تبعیت نمی نمود. چه حتی در همان اعصار هم با وقوع حوادثی از نوع اوج گیری نقش پول در مبادلات، یکباره هجوم وحشیانه اربابان و مالکان برای مجبور ساختن بردگان یا دهقانان به کار اضافی، بسیار سببانه و طوفانی می شد. با همه این ها، نوع این رخدادهای شکل رسمی کار اضافی را تعیین نمی نمود و بیشتر حالت استثنائی داشتند. این فقط در سرمایه داری است که عطش افزایش افراطی و مرگبار کار اضافی کارگر، تار و پود هویتی نظام را می سازد. اربابان، مالکان و تجار شکلهای تولیدی سابق هم، زمانی که خیره بازار جهانی سرمایه داری شدند، برای کشیدن بیشترین حد کار اضافی از گرده استثمار شونندگان، به کل درندگی ها، توحش ها و شناخت ها دست یازیدند.

کار اضافی در فنودالیسم و شیوه های کهنه تولید، ظاهری عربان تر و ملموس تر داشت. دهقان کاری را که برای معاش خود کار می کرد با بیگاری اجباری که برای مالک زمین انجام می داد کاملاً از هم قابل تشخیص می دید. این دو شکل کار حتی در دو مکان متفاوت انجام می شدند. در مورد کارگر فروشنده نیروی کار چنین نیست. هیچ مرز افراشته مقرر میان کار لازم و اضافی وجود ندارد. سرمایه همه چیز را بازگونه القاء می کند، کل واقعیتها را تحریف می نماید، در شرایطی که با توسل به تمامی شکل‌های قدرت و اعمال همه شیوه های توحش می کوشد تا کار اضافی کارگر را کهکشانی و کار لازم او را هیچ و هیچ تر سازد، عربده اومانیسیم، حقوق بشر، آزادی پرستی، حق سالاری خود را تا اوج آسمانها بالا می برد!!! سرمایه داری آتشفشان بی مهار فریبکاری، دروغ پردازی و جنایت افروزی است. اگر رعیت و دهقان بدون هیچ سواد تاریکی زارهای قزون وسطی می توانست فاش و عریان فاجعه بیگاری کشی مرگبار چند ساعت در روز اربابان فنودال را به راحتی لمس کند، سرمایه کاری می کند، که کارگر درس خوانده دانشگاهی قرن بیست و یکمی که ظاهراً مخالف نظام سرمایه داری هم هست!!! نرخ استثمار مرگ آور 1200 درصدی خویش را نبیند و حتی به کلی منکر گردد.

طبقه سرمایه دار از همان آغاز با مشاهده موج قهر و عصبان توده های کارگر علیه شدت استثمار و کار اضافی مرگبار، کوشید تا نامحدودی اختیار و مطلق العنانی اقتدارش در تطویل هر چه انفجار آمیز زمان کار اضافی کارگران را قانونی سازد و لباس فاخر قانون پوشاند. قانون کار 1850 انگلیس، طلایه آغاز قانونگذاری مدرن بورژوازی در پیشرفته ترین جامعه سرمایه داری بود. مطابق این قانون کارگران مجبور شدند در طول هر هفته به طور متوسط 70 ساعت و هر روز حداقل 10 ساعت کار کنند. اماعطش وحشیانه سرمایه داران به افزایش افراطی کار اضافی توده کارگر چنان بود که در آن روز هم مثل امروز، حتی به همان قانونی که زنجیر پولادین قدرتشان بر دست و پای طبقه کارگر بود بسنده نمی کردند. قانون، با تمامی ماهیت و تار و پود توحش آمیز و ضد کارگری اش، فقط نقش مستمسکی برای سرکوب قهرآمیز هر فریاد اعتراضی کارگران را بازی می کرد. روزانه کاری که با قانون کار سال 1850 میلادی بر طبقه کارگر انگلیس تحمیل شد حدیث گویای این واقعیت کریه بود که در نظام سرمایه داری و مادام که این نظام باقی است، کارگر سوازی زمان کار شخصیت یافته هیچ چیز دیگر نیست.

3 - کار اضافی بدون هیچ محدودیت

باز هم تصریح کنیم که سرمایه قانون را صرفاً به مثابه ساز و کار فریب برای تهاجم سبعانه به کار لازم کارگران و طولانی تر کردن هر چه موحش تر کار اضافی می خواهد. هر کجا که نیاز اقتضا کند، بی قانونی را جایگزین قانون می سازد. در همان دهه آغاز قانونگذاری ها در بریتانیا، سرمایه داران انگلیسی با قساوتی که هیچ قلمی قادر به توصیفش نیست، جمعیت کثیر کودکان 9 ساله را ساعت 2 بعد از نیمه شب هر شب، مجبور به ترک خواب و خروج از آلونک مسکونی می کردند. این کودکان را در ازای لقمه بسیار محقری نان تا ساعت 12 شب بعد، بدون هیچ لحظه استراحت، به شاق ترین کارها وا می داشتند. آنها البته «سرمایه داران نفتی رانته»، آقایان «کاتوزیان»، «مرتضی محیط»، یا خیل همانندان هم نبودند، کاپیتالیست های متمدن پیشروترین و پیشرفته ترین کشور صنعتی روز دنیا را تشکیل می دادند. به چند جمله دارای مضمون واحد از چند منبع معتبر دولتی آن روز انگلیس در باره ابعاد وحشت انگیز استثمار کودکان نگاه کنید. «ویلیام از 7 سال و 10 ماهگی شروع به کار کرده است. او هر روز هفته، 15 ساعت، از شش صبح تا 9 شب، جان می کند. ماری 12 ساله از ساعت شش و برخی روزها 4 صبح شروع به قالب بری می نماید و تا دیروقت شب ادامه می دهد، گاهی مجبور است سراسر شب را بدون هیچ وقفه تا صبح بیداری کشد و برای صاحبان

سرمایه سود تولید نماید. او فقط 3 شلینگ و 6 پنی مزد می‌گیرد...» متوسط عمر کارگران زیر فشار روزانه های کار طولانی و سختی مرگ آور کار، به ویژه در برخی مناطق انگلیس بسیار پائین بود. بیماری هائی مانند سل بیداد می‌کرد و هر سال جان جمعیت کثیری کارگر را درو می‌نمود. اندام هیچ کارگر سفالگر نشانی از هیچ موزونی نداشت و بر اساس گفته پزشکان کل سفالگران جمعیتی تباہ شده را می‌ماندند. وضع در کبریت سازی ها، نانوائی ها، چاپ، کارهای ساختمانی و تمامی صنایع دیگر نه فقط هیچ بهتر نبود که هر کدام از دیگری کشنده تر و رعب انگیزتر بودند. کار شاق شبانه روزی کارگران، حتی خردسال ترین دختران و پسران، بدون آنکه در طول شب برای لحظه ای حق گذاشتن پلک بر پلک داشته باشند، مجبور کردن آنان به تحمل این وضعیت با سلاح قهر اقتصادی و انواع ضرب و شتم ها یا تمامی جنایت های دیگر، بیرق بسیار افراشته حق، آزادی و حق طلبی طبقه سرمایه دار در قله رفیع صنعت سرمایه داری بود. حق مصرف نیروی کار خریداری شده به هر شکل ممکن، با هر سیاق و همراه با هر سببیتی که تاریخ در حافظه خود به یاد نداشت. عطش افراطی بورژوازی به افزایش سود و سرمایه، با تحمیل روزانه های کار شاق 15، 16 و 18 ساعته بر کارگران، حتی کودکان خردسال کار هم تشفی نیافت. این فقط سرمایه داران ایرانی اسلام پناه سده بیست و یک نیستند که مطالبه بها برای نیروی کار را قیام کارگر علیه امنیت ملی یا محاربه با خدا و رسول می‌خوانند!! و پیش کشیدن این خواست را فساد فی الارض و مستوجب تیرباران می‌دانند، اسلاف قرن نوزدهمی انگلیسی آن ها نیز نوع همین رفتار و رویکرد را با کارگران روز بریتانیا داشتند. آنان هم کارگران از جمله خردسالان کارگر را هر روز، 18 ساعت تمام به شاق ترین کارها و می‌داشتند اما فقط مزد محقر 12 ساعت را می‌پرداختند. به این ترتیب 6 ساعت کار سراسر رایگان هر کارگر را بر ساعت های انبوه کار اضافی او می‌افزودند و همه اینها را یک جا سود و سرمایه خود می‌ساختند.

حرص هیستریک سرمایه داران به سود و فشار خرد کننده، فرساینده و مرگ آور شرایط کار، همان گونه که قبلا تصریح شد، بسیار سریع طوفان خشم کارگران را در پی آورد. در فاصله سالهای 1858 و 1860 کارگران نانوائی های ایرلند پرشکوه ترین میتینگ های اعتراضی را علیه شب کاری و یکشنبه کاری راه انداختند. جنبش موفقیت هائی ولو اندک به دست آورد اما با مقاومت سرسخت مالکان کارگاهها و استادکاران مواجه شد. سرمایه داران با سلاح بیکار سازی به جان کارگران افتادند و راه گسترش جنبش را سد ساختند. دولت انگلیس با آنکه تا تبدیل شدن به اختاپوس هشت سر دولت کنونی سرمایه داری، فاصله ای طولانی داشت اما در همان قواره روزش با همه ساز و کارهای فریب به حمایت از صاحبان سرمایه و علیه کارگران وارد میدان گردید.

4 – کار روزانه و شبانه، سیستم نوبت کاری

نیاز به تکرار نیست که بخش ثابت سرمایه هیچ ارزشی نمی‌آفریند، موجد هیچ اضافه ارزشی نیست، یگانه خاصیتش آنست که کار جذب کند و از هر قطره کار بالاترین میزان ممکن کار اضافی را بمکد و نصیب صاحب خود سازد. در همین راستا، سرمایه دار به محض پیش ریز این بخش، آن را وسیله ای می‌بیند که باید توسط نیروی کار به چرخش افتد، کار جذب کند و هموار ساز راه مصرف نیروی کار شود، تا این نیرو، عظیم ترین میزان ممکن کار اضافی را متولد سازد. سرمایه ثابت اگر این نقش را ایفا نکند نه فقط از ریگ بیابان هم بی خاصیت تر است که می‌تواند هر برهه عمرش سرچشمه انبوه ضررها باشد. ابعاد این زیان در حد سنگ شدن و بی خاصیت ماندنش نیست، به کهنه شدن و فرسودن وسایل متشکله آن نیز محدود نمی‌گردد. کشف و اختراع ماشین آلات جدید، توسعه تکنیک، مدرنیزاسیون ابزار کار، بارآوری هر چه فزاینده تر نیروی کار ذات سرمایه و جانمایه هویتی آنست. این روند مستمرا حجم کار اجتماعا لازم

متبلور در تولیدات نوین را پائین می آرد و ارزان تر شدن ماشین آلات جدید را در پی دارد. رخدادی که متضمن تنزل مداوم ارزش و مسائل تولیدی پیشین نیز هست. با توجه به همه اینها، هر لحظه فراق میان ماشین آلات، مواد خام و وسائل تولید با نیروی کار، برای سرمایه دار درد هجری است که مرگ مفاجا (سکته مغزی و قلبی) می زاید. کمال مطلوب و رویای پرحلاوت سرمایه دار است که کارگر تمامی 24 ساعت شبانه روز را یکسره، بدون هیچ لحظه آرامش و خواب و حق تنفس کار کند، ماشین آلات، مواد خام و وسائل کمکی را به کار اندازد، محصول جدید آفریند و کار اضافی انبوه تحویل دهد. ایدآل سرمایه این است. رؤیائی که البته قابل تحقق نیست، اما سرمایه دار نیز آماده قبول ناممکنی یا توقف در پشت مرزهای محال بودنش نمی باشد. تاریخ سرمایه داری تاریخ تبدیل ناممکن ها به ممکنات از طریق بمباران جنایت آمیز انسان، طبیعت، همه حقها و ارزشهای انسانی با سلاح سود و دانش سودافزائی است. در این زمینه نیز همین کار را کرد. میان رؤیا و ناممکنی پل بست و برای معماری این پل به هر کاری دست زد. در وهله نخست به روز کارهای 18 ساعته و بیشتر توسل جست. زن و مرد و کودک کارگر را از 4 صبح تا پاسی به نیمه شب مانده، پشت ماشین های نخریسی یا سفالگری بیدار نگاه داشت و هر تلاش پلک چشم هر کودک برای افتادن بر هم را با غرش شلاق در هم کوبید. مدتها چنین کرد اما اولاً با مقاومت قهری بردگان مزدی نفرین شده مواجه شد. ثانیاً عطش فزاینده مرگبار او به کار اضافی نیز هیچ شفا نیافت. در اینجا بود که به فکر کار نوبتی، شبانه و روزانه کردن کار افتاد. تصمیمی اتخاذ نمود تا کل ماشین ها برای هیچ ثانیه ای از چرخش توسط نیروی کار باز نمانند، مصرف نیروی کار زنده توسط کار مرده، تولید بیشترین حجم کار اضافی و مکیدن خفاش وار آخرین قطره های خون توده کارگر ممکن و عملی گردد. در همین راستا سیستم کار نوبتی با روزانه های کار 12 ساعته و تکمیل این روزانه های کار با ساعات کار بدون هیچ مزد جایگزین شیوه سابق شد.

5 – جنبش کارگری برای کوتاه کردن روزانه کار (نیمه قرن 14 تا پایان سده 17)

تطویل بی مهار روزانه کار نه فقط کارگر را به خاطر محو شرایط مادی و معنوی بالیدنش به ورطه زوال می کشد که موجب فرسودگی و تباهی افراطی او نیز می گردد. سرمایه با کوتاه کردن عمر کارگر زمان تولید او در یک دوره معین را طولانی می ساخت، اما فراموش نکنیم که تطویل هولناک روزانه کار زیر فشار پویش سرشتی سرمایه، زندگی کارگر و عمر نیروی کارش را کوتاه می کرد، در همین راستا کارگر هلاک شده باید سریع تر با برده مزدی تازه نفس جایگزین می شد و این امر هزینه بازتولید نیروی کار را نه کم که بالا می برد. ماشینی که سریع تر بفروشد، سهم ارزش فرسوده روزانه اش بیشتر خواهد بود. اگر این نکات را مبنی گیریم، ظاهراً نفع سرمایه است که راه توافق با روزانه کار عادی یا کوتاه تر شدن «معقول»!! زمان کار را پیش گیرد!! اما سرمایه و وجود تشخص یافته اش، سرمایه دار، اصلاً اهل این محاسبات نیستند و هیچ گاه هیچ تره ای برای آن خرد نکرده و نمی کنند. سرمایه داران تاریخاً راه اسلاف برده دار خود را رفتند. برای برده دار فقط یافتن برده اهمیت داشت، زودتر مردن برده هیچ گاه هیچ گوشه فکرش را نمی آزد. صاحبان سرمایه نیز دقیقاً چنین کردند و امروز هم چنین می کنند، مضافاً اینکه آنان هیچ وقت دلواپس نایابی کارگر نبودند. بالعکس طویل ترین کاروانهای نیروی کار را، با تنوع کافی، زن، مرد، هفت ساله، هفتاد ساله، «وطنی»، «فراملیتی» پیش چشم می دیدند که از خشکی و دریا هجوم می آرند تا جای خالی کارگران مرده زیر فشار روزانه طولانی کار و شرایط دهشتزای استثمار را پر کنند. حافظه جمعی سرمایه داران بانگ می زد که همیشه مازاد عظیم نیروی کار موجود است و لاجرم مسائلی از این سنخ که: فشار سختی کار یا طولانی بودن روزانه کار، تباهی افراطی انسان را به دنبال دارد، قوای دماغی کارگر را می کاهد، موجد همه نوع ضایعات جسمی و فکری می شود، به هلاکت

نسل بعد از نسل کارگران می انجامد، حتی سرمایه را از لحاظ دسترسی به کارگر و بازدهی افزونتر نیروی کار دچار مشکل می سازد یا نوع این مواعظ هیچ کجای خاطر هیچ سرمایه داری را آزار نمی داد. برای سرمایه دار قرن شانزدهمی و هفدهمی دورنمای انحطاط انسانیت یا از بین رفتن اجتناب ناپذیر جمعیت کارگری به همان اندازه بی ربط تلقی می شد که امروز بحث تأثیر آلودگی های انفجارآمیز زیست محیطی مولود سرمایه داری بر زندگی انسان ها، برای اخلاف قرن بیست و یکمی آن جماعت، نامربوط و نامأنوس به حساب می آید. بورژوازی تاریخا هر شکل عقب نشینی را که تن داده، حتی عقب نشینی هائی که نهایتا میثاق ماندگاری اختاپوس سرمایه داری شده است، فقط و فقط زیر فشار قهر کارگران بوده است. تحمل رفرمیسم راست اتحادیه ای از سوی سرمایه داران اروپا و امریکا مصداق بارز این واقعیت است. اگر آتشفشان قهر کارزارهای پی در پی کارگران اروپا درفاصله دهه های 40 تا هفتاد و خیزش تاریخساز کموناردها، زمین زیر پای بورژوازی دو قاره را دچار زلزله نمی ساخت، سرمایه داران دو سوی اقیانوس اطلس هیچ رغبتی به شنیدن هیچ گوشه از وعظ و اندرزهای کشیش وار کائوتسکی ها نشان نمی دادند.

تمایل بورژوازی به قانونگذاری و قانونی نمودن روزانه های کار کوتاه تر نیز دقیقا همین گونه و زیر فشارقهر، قدرت و موج پیکار توده های کارگر شروع به جوانه زدن نمود. تاریخ این مبارزه آمیخته با دو جهتگیری کاملا متضاد است. قوانینی که بنیاد آنها تحکیم روزانه های کار طولانی است و قوانینی که حکایت وحشت سرمایه داران از طغیان خشم کارگران بود. آئین نامه کار انگلستان از جنس نخست و قانون کار انگلیس از سنخ دوم است. اولی در قرن چهاردهم وضع شد تا روزانه کار را طویل تر کند و دومی در نیمه دوم قرن نوزدهم به تصویب رسید تا ضامن تقلیل ساعات کار باشد. قبلا گفتیم که بورژوازی فقط زبان زور را می فهمد، این نکته را باید با نکته مهم دیگری تکمیل کنیم. بورژوازی حتی وقتی زیر فشار طغیان قدرت پرولتاریا مجبور به عقب نشینی می شود، به تمامی تشبث های ممکن می آویزد تا این پسگرد را میثاق تشدید باز هم سبعانه تر استثمار نیروی کار و تحکیم هر چه بیشتر پایه های حاکمیت خود سازد. خیل سرمایه داران انگلیسی یا کلا اروپائی بالاخره به روزانه کار کوتاه تر تمکین کردند اما فقط زمانی که توانستند با قهر فاجعه بار اقتصادی ناشی از تسلط هر چه بیشتر سرمایه داری بر تار و پود زندگی توده کارگر، تمکین کارگران به طولانی ترین روزانه های کار را مسجل سازند. سرمایه تا سالهای مدید با زور سرنیزه دولتها، کارگران را مجبور به قبول روزانه های کار 12 تا 18 ساعته کرد اما با عبور از فازهای ابتدائی انکشاف، شرائطی پدید آورد که فروشندگان نیروی کار حتی در غیاب حمام خونهای قهرآلود نظامی هم به همان روزانه های کار تن دهند. قهر اقتصادی سرمایه از قهر اتمی آن بسیار کوبنده تر و منهدم کننده تر است. قرنها باید سپری می شد تا «کارگر آزاد»!! با تمایل خود حاضر شود!! سراسر عمر فعالش را، نیروی کارش را، کل آزادی و حقوق انسانی اش را به کاسه ای آتش بفروشد، سرمایه با قدرت قهر اقتصادی خود نیازهای ارزش افزائی اش را میل و رغبت توده های کارگر کرد. سلیقه و عرف و عادت و اخلاق او ساخت. روزانه کار 12 ساعته زیر سرنیزه دولت جای خود را به همان روزانه کار، بدون نیاز حتمی به لشکرکشی های پرهزینه نظامی داد. بورژوازی سرانجام به عقب نشینی در جنگ خونبار خویش برای تحمیل قهرآمیز روزانه کار 12 ساعته بر کارگران انگلیس و اروپا رضایت داد، اما این کار را فقط در زمانی کرد که اولاً، آتشفشان پیکار توده های کارگر او را از همه سو در خود پیچید و ثانیاً، توانست کاهش قهر نظامی را با فشار سرکش و سهمگین قهر اقتصادی و تسلط اختاپوسی بر نوع نیاز و مصرف و اجبار و شکل زندگی کارگران تضمین بنماید. بدعت فریب قانون نویسی و قانونگذاری نه کار جنبش کارگری که از اساس کار بورژوازی بود. آئین نامه کارگری مصوب بیست و سومین سال سلطنت ادوارد سوم در سال 1349 میلادی یورش قاهرانه و قهر آمیز سرمایه داران برای حصول یقین به تأمین نیروی کار مورد نیاز و تضمین محتوم بیشترین حجم کار اضافی بود. طاعون فراگیر این سال نیروی کار را به

طور بی وقفه و دهشتناک درو می کرد، کارگر مثل قبل به وفور در دسترس صاحبان سرمایه نبود و اگر هم بود مزد بیشتری طلب می کرد. در چنین وضعی بود که سرمایه داران اجبار به کار با مزد نازل، روزانه طولانی کار و بیشترین ساعات کار اضافی را آئین نامه و قانون کردند. تاریخاً طبقه کارگر و جنبش کارگری نبوده است که شیفته دخیل بندی به قانون گردیده است. بالعکس بورژوازی بوده است که سرکوب کارگران و جنبش آنها را در گرو قانون پردازی و قانون نویسی دیده است. سلاح کارگران همواره قدرت پیکار آنان بوده است و بورژوازی قانون را برای مهار این قدرت می خواسته است.

6 – جنبش کارگری برای محدود سازی روزانه کار در فاصله 1833 تا 1864

بورژوازی طی چند قرن هرچه توانست ساعات کار کارگران را بالا برد و 12 ساعت کار در روز را به مثابه کوتاهترین روزانه کار بر توده وسیع طبقه کارگر تحمیل کرد. پیدایش صنعت بزرگ کارخانه ای در ثلث آخر قرن هجده حتی همین را نیز بر هم زد. عطش مهلک کشیدن کار اضافی هر چه انبوه تر از جثه فرسوده و بی رمق کارگران، بیش از پیش طغیان کرد و بسیار سریع همه چیز را، کل مرزهای اخلاقی، طبیعی، سنی، جنسی حتی مرز روز و شب را طعمه خود ساخت. بورژوازی عزم جزم نمود که تمامی هزینه مدرانیسیون صنعتی خود، کل هزینه افزایش بار آوری کار، ریبال به ریبال مخارج تدارک برای استثمار انفجارآمیزتر طبقه کارگر را بر زندگی مفلوک و محقر خود کارگران آوار سازد. این هجوم دهشت زای سرمایه نمی توانست از سوی توده های کارگر بی پاسخ ماند. پای مرگ و زندگی به میان بود. مقاومت آغاز شد. کارگران وارد میدان کارزار شدند، قدرت خود را به صف کردند و مطابق معمول بورژوازی هم دست به کار اتخاذ تمامی شیوه های سرکوب گردید. قانونگذاری کم هزینه ترین و دست به نقدترین ساز و کار سرکوب بود و پارلمان یا کارخانه تولید قانون سرمایه در کنار سایر صنایع با تمامی ظرفیت شروع به کار نمود. در فاصله میان 1802 تا 1833 پنج «قانون کار» به تصویب رساند. آرایش صوری ماجرا چنین بود که بورژوازی در مقابل قدرت پیکار توده های کارگر دست به عقب نشینی می زد!! رخدادی که ظاهراً حقیقت داشت اما جای اوایلا است اگر طبقه کارگر، نیم حقیقت را با تمام آن یکسان گیرد. سرمایه داران قطعاً در برابر موج نیرومند پیکار کارگران مجبور به پسگرد شدند اما نفس اینکه، حین عقب نشینی، به سراغ تصویب قانون می رفتند، به اندازه کافی ماهیت ضد کارگری و انسان ستیزانه این قانونگذاری را روشن می ساخت. جنبش کارگری تا جایی که بورژوازی را مجبور به قانون پردازی می کرد، مسلماً کارنامه پیروزیهایش را ورق می زد اما به محض آنکه قانون را دستاورد مبارزاتش می دید و به حصار آن می آویخت فقط طومار سیاه فریب خوردگی، مسخ شدگی و شکستش را پیش چشم تاریخ باز می نمود و خودش را رسوا می ساخت. قانون 1833 روز عادی کار را از پنج و نیم صبح تا هشت و نیم شب تعیین کرد. استثمار جوانان 13 تا 18 ساله را تا 12 ساعت تمام در این فاصله زمانی مجاز شمرد و البته تبصره ای برای تمدید دلخواه این زمان هم اضافه نمود. استخدام کودکان زیر 9 سال مگر در موارد خاص ممنوع شد. کار کودکان 9 تا 13 سال به 8 ساعت محدود گردید و کار شبانه افراد 9 تا 18 سال در فاصله میان هشت و نیم شب تا 5 و نیم صبح غیرقانونی اعلام گردید. قانونگذاران در مصوبات پارلمانی خویش برای باز گذاشتن بدون مرز و محدوده دست سرمایه داران در استثمار هر چه رعب انگیزتر کارگران همه جا را مین گذاری کردند. به رغم فشار مبارزات دیرپای توده کارگر، 72 ساعت کار شاق و کشنده هفتگی را بر کودکان 9 ساله تحمیل کردند. آنها را مجبور نمودند تا سپیده سحر خواب را ترک و در پنج و نیم صبح چرخ تولید سود را راه اندازند. کار دو شیفتی و روزانه کار 8 ساعتی را با قهر اقتصادی و با ضرب شلاق رعب

انگیز قانون بر سر آنان آوار نمودند. دوران کودکی را برایشان تحمل گرسنگی، فرسایش، حسرت، عسرت و پرپر شدن برای طغیان عظیم سود سرمایه تعریف نمودند و به کل جنایات قانونی در کنار تمامی جنایات دیگر دست یازیدند. در سوی دیگر میدان کارگران بودند که ایفای نقش می کردند. هر چه سرمایه داران بر توحش قانونی، پلیسی و نظامی خود افزودند، توده های کارگر نیز عاصی تر و طغیان آمیزتر وارد صحنه پیکار شدند. مبارزه برای روزانه کار 10 ساعتی را بیرق جنگ روز نمودند. پارلمان را به ورطه استیصال انداختند. زنان کارگر که در تمامی این سده ها همگام و هم سنگر با مردان علیه فشار استثمار و اشکال عدیده قهر سرمایه می جنگیدند بر شدت پیکار خود افزودند. سالهای 1846-1847 در تاریخ جنبش کارگری انگلیس و سراسر اروپا دوره بسیار مهمی را تشکیل می دهد. در این سالها جنبش چارتیستی شروع به بالیدن کرد. جنبشی که در کوتاه مدت بورژوازی را تا حدی به هراس انداخت. توان کارگران را هر چند بسیار محدود به میدان آورد. همزمان، فرانسه کانون داغ طغیان های رادیکال کارگری گردید. انقلاب ژوئن 1848 بر گرده بورژوازی وحشت افکند، پرولتاریا مانیفست کمونیسم در دست و بیرق نابودی سرمایه داری بالای سر راهی خیابان ها شد. پاریس میدان جنگ پرخروش طبقاتی توده کارگر علیه سرمایه داران شد و به پاریس کارگران و بورژوازی تقسیم گردید. در همین سال بورژوازی انگلیس سرانجام، پس از سالیان متمادی مقاومت، مجبور به قبول برخی خواسته های کارگران شد. به قانون 10 ساعت کار تن داد. و در مقابل تندباد پیکار کارگران بادیان تسلیم افراشت. جنبش کارگری این موفقیت ها را به دست آورد، اما این جنبش برای تداوم فتوحات، حتی برای حراست از دستاوردها، سواى کوبیدن بر طبل جنگ رادیکال تر، سرمایه ستیزتر و نیرومندتر علیه هستی سرمایه داری چاره دیگری نداشت. مادام که چنین نمی کرد، مادام که در هر گام رادیکال تر و ضد کار مزدی تر نمی جنگید، مادام که استخوان بندی طبقاتی لازم برای پیشبرد پیروزمند این جنگ را ایجاد نمی نمود، نمی توانست از خطر پسگرد، زمینگیری و تزلزل در امان ماند. آویختن به مبارزه قانونی سواى شکست هیچ آینده ای نمی آفرید. چارتیست ها با همه درخشش نسبی زیر فشار کاستیهای اساسی از ادامه راه بازماندند و دچار فروپاشی گردیدند. هر رویکرد کارگری با هر درجه نفوذ در میان طبقه کارگر اگر نتواند توده های طبقه را در جنبشی رادیکال و ضد کار مزدی متحد سازد دیر یا زود دچار بن بست می شود. چارتیستها نیز مجبور به تحمل این سرنوشت شدند. موج قهر کارگران در این سال ها در سراسر اروپا، بورژوازی را مقهور خود نمود و این در وضعی بود که جنبش کارگری تا احراز تدارک و آمادگی لازم برای تسویه حساب با نظام بردگی مزدی فاصله ای طولانی داشت.

شکست چارتیسم عملاً شکست جنبش فاقد جهتگیری رادیکال ضد کار مزدی بود و توده کارگر را در سراسر کشور دچار نومیدی ساخت. این وضع به طبقه سرمایه دار فرصت داد تا همه جناحهایش از زمینداران، گرگهای بازار سهام، دکانداران خرده پا، هواداران تعرفه های حمایتی، طرفداران سخت جان تجارت آزاد، دولت، اپوزیسیون های بورژوازی کشیشان، فاحشه خانه داران جوان و راهبه های پیر را در انگلستان و در سراسر قاره، زیر بیرق نجات مالکیت، دفاع از شریعت، تقدس خانواده و حرمت جامعه، کنار هم علیه پرولتاریا به صف کند. طبقه کارگر در همه جا آماج طرد و تکفیر قرار گرفت. بورژوازی تمامی ورق پاره هائی را که پیش تر هنگام عقب نشینی اجباری و اضطراری در مقابل قدرت قهر کارگران، به نام قانون، سنگر پایداری ضد کارگری و ارتجاعی خود ساخته بود از جمله سه قانون کار 1833، 1844 و 1847 را به قوت خود باقی گذاشت. به این دلیل روشن که هیچ کدام روز کار کارگران بالای 18 سال را به هیچ وجه محدود نمی ساخت. همگی 12 ساعت و بعدها 10 ساعت کار در فاصله 15 ساعته میان پنج و نیم صبح تا هشت و نیم شب را مجاز و اجباری می دانستند. همگی صرفاً سلاح دست سرمایه برای در هم شکستن و به بن بست کشاندن پویه پیکار طبقه کارگر بودند. از همه اینها مهم تر و بنیادی تر وقتی که قهر اقتصادی مرگ آفرین سرمایه و

فشار گرسنگی، بی خانمانی، بیماری، بی داروئی مولود استثمار سرمایه داری کارگر را حتی کودکان خردسال کارگر، حتی فرسوده ترین، مریض ترین علیل ترین کارگران را مجبور به تحمل طولانی ترین روزانه های کار در شاق ترین شرایط می کند، ردیف نمودن مواد، تبصره ها و بندهای قانونی تنها می توانست نقش مخدرترین داروها برای شستشوی مغزی توده های کارگر را بازی کند. این ورق پاره ها صرفا به درد کاسبکاران می خورد تا جواز دکانداری منحصرا سندیکالیستی خود سازند. سرمایه داران انگلیسی زیر بیرق فریب قانون، ظاهرا کار تا دیروقت شب کودکان در کنار کارگران بزرگسال را قدغن می کردند یا !! فشار سهمگین بر زنان را تخفیف می دادند!! اما تا هر کجا که احتیاج داشتند و می خواستند کودکان را در جوار بزرگسالان در همان ساعات کار شبانه زیر شلاق مرگ آور استثمار قرار می دادند. زنان را به سبانه ترین شکل آماج شاق ترین کارهای شبانه و روزانه ساختند. رفرمیست ها البته استغاثه و فریاد «واقانونا» سر دادند، اما پاسخ بورژوازی بسیار صریح و شفاف بود. «انا کلام الله الناطق»، قانون ناطق و قادر من هستم، قانون نیاز سرمایه و قدرت من برای تحمیل این نیاز است. غوغاها جواز کسب و کار کاسبکاران باد»

بورژوازی با همه سلاح ها از جمله سلاح خوفناک و فاجعه بار قانون، در مقابل موج خشم و مبارزه توده های کارگر ایستاد، اما کارگران نیز با همه افت و خیزها راه جدال طبقاتی خود را رفتند. در بحبوحه صف آرائی متحد سرمایه داران، کارگران لانکاشیر و یورکشایر سر به شورش برداشتند، میتینگ بسیار پرشکوهی برپا کردند، طشت رسوائی قانون، قانون پردازی و قانونیت طبقه سرمایه دار و دولتش را از بام بر زمین انداختند. فریاد کشیدند که قانون صرفا ابزار فریب پارلمانتاریستی سرمایه داران برای شستشوی مغزی طبقه کارگر است. کارگران در سطحی وسیع دست به این افشاگریها زدند اما بورژوازی باز هم با تمامی فریبکاری وارد میدان شد. اپوزیسیونهای دایه دلسوزتر از مادر شدند و علم همراهی با اعتراض کارگران افراشتند!! جنبش کارگری به لحاظ استخوانبندی آگاه ضد کار مزدی در موقعیتی ضعیف به سر می برد، کمونیسم طبقه کارگر یا رویکرد رادیکال سرمایه ستیز، توان لازم برای ابراز وجود سازمان یافته و اثرگذار را نداشت. رفرمیسم کارگری دست بالا داشت و همپیوند با اپوزیسیونهای لیبرال بورژوازی نیروی مهمی را می ساختند. نیروئی که توانست پویه پیکار طبقاتی جاری را راهی کجراه سازد و از جهتگیری رادیکال باز دارد.

سرمایه داران با آمیختن همه زرادخانه ها به هم و شلیک همزمان کل آن ها، از سرکوب نظامی تا مصوبات پارلمانی، از سرکوب فیزیکی تا فکری، از قدرت پلیسی تا قانون نویسی به قلع و قمع جنبش کارگری پرداختند. حقوق اربابی برای استثمار ددمنشانه کودکان خردسال را آذین بندی قانونی کردند. کودکانی که به دلیل سن اندک و ضعف مفرط جسمانی حتی برای کارکردن با ماشین باید چهارپایه زیر پای خود می گذاشتند. قانون کار 1845 روزانه کار کودکان 8 تا 13 سال و زنان را تا 16 ساعت از شش صبح تا 10 شب بالا برد. در طول این 16 ساعت حق صرف غذا، حق هر ثانیه توقف ماشین، حق هر نوع نفس کشیدن بدون کار شاق را از آنها سلب کرد.

7 - جنبش کارگری، توفان پیکار و تحمیل قانون! یا شمع آجینی قدرت پیکار با قانون!

عطش انفجارآمیز سرمایه به تشدید استثمار و افزایش بی عنان کار اضافی کارگر را، هیچ چیز سوای قدرت قهر توده کارگر نمی توانست به بند کشد. جنبش کارگری نیمه نخست قرن نوزدهم در این گذر، در جاهای مختلف، به طور مشخص انگلیس، فرانسه و جاهای دیگر موفقیت هائی به دست آورد، تاخت تا بر عطش اطفاء ناپذیر سرمایه داران برای دستیابی به کار اضافی لگام زند. سلاح کارگران قطعا قدرت مبارزه طبقاتی آنان بود، اما در این گذر همان گونه که دیدیم مستمرا و همه جا پای موضوعی به نام قانون، قانونگذاری و به تصویب رساندن قوانین یا آئین نامه های کار نیز به میان آمد. موضوعی که تاریحا دستخوش تعبیرات متضاد، از جمله وارونه گوییهای انحطاط انگیز گردیده است. باید

مسأله را روشن ساخت و در این بازنویسی با توجه به دنیای حوادثی که از آن زمان تا حال رخ داده است، سه قرائت متفاوت از رخدادها را باز گفت.

اول: این که گویا طبقه کارگر شیفته و شیدای قانونگذاری بوده است. راه علاج دردهای کشنده و جان فرسای توده های خود را تصویب قوانین عادلانه!! مدرن!! سکولار، مترقی، دموکراتیک و پاسدار امنیت، رفاه، سلامتی و کرامت انسانی می دیده است. برای حصول این هدف از راههای مختلف، از جمله پارلمانتاریسم و حق رأی می کوشیده است!!

دوم: رغبتی به پارلمانتاریسم و مبارزه قانونی نداشته است، بر استراتژی اعتصاب، میتینگ، تعطیل چرخه تولید و همزمان مبارزه ضد رژیم یا سرنگونی طلبی تکیه می کرده است اما برای اصلاح قوانین، جایگزینی منشورهای ظالمانه و ضد کارگری با قانون های عادلانه، مترقی و مبتنی بر منافع خود هم مبارزه می نموده است!!

سوم: توده های کارگر اساساً از قدرت طبقاتی خود عزیمت کرده اند. این قدرت را در دوره های مختلف و با توجه به کل مؤلفه های مربوط به آرایش قوای روزشان، بر بورژوازی اعمال نموده اند. متناسب با ظرفیت و برد پیکار جاری خود خواست ها و انتظارانشان را بر سرمایه داران و دولت تحمیل کرده اند. در همین راستا بورژوازی بوده است که صدای واقانونا سر داده است. موج طغیان توده کارگر را ضد نظم!! ضد امنیت!! ضد آرامش تولید!! ضد ثبات جامعه!! ضد منافع ملی، ضد پیشرفت و تعالی میهن اجدادی!! ضد منشور حقوق بشر!! و ضد همه همه چیز قلمداد نموده است. با تمامی قدرت دست به کار سرکوب و کنترل این مبارزات و طغیان ها شده است. پلیس و ارتش و نهادهای قهر را وارد میدان ساخته است. پارلمان نیز دقیقاً در زمره همین نهادهای قدرت بوده است، اگر پلیس قتل عام می کرده است، اگر کشیش زبان به وعظ می گشوده است، اگر ارتش حمام خون راه می انداخته است پارلمان نیز با بیشترین شتاب دست به کار تصویب قوانین برای جلوگیری از خطر جنبش و رفع این خطر از سر سرمایه می گردیده است. سلاح قانون در کنار همه سلاحها کارش سرکوب بوده است اما جنس این سرکوب تفاوت داشته است. ارتش و پلیس اعتصاب را به گلوله می بستند، آنها سرمایه تشخیص یافته در هیأت توپ و تفنگ بودند، اما پارلمان، سرمایه تشخیص یافته در لباس حقوق، مدنیت، قانون و دارای نقش رعب انگیز فریب و شستشوی مغزی بود. پارلمان با این پوزیسیون وارد میدان می شد، کوه وارونه پردازی ها را بر سر توده های کارگر آوار می ساخت، خود را پارلمان، دولت، قانون و قدرت کل جامعه القاء می کرد، بر روی وجود طبقات، جامعه طبقاتی، استثمار پرولتاریا توسط سرمایه، جدائی کارگر از کار و حاصل کار و پویه تعیین سرنوشت تولید و زندگی، بر روی همه این واقعیت های سرکش زمخت جامعه طبقاتی پرده جهل می انداخت. پارلمان و دولت با این رل وارد صحنه کارزار می شدند، قدرت کارگران را محک می زدند، شعور آنان را می آزمودند، درایت و شناخت آن ها را می سنجیدند، همه چیز را می کاویدند و سپس به عنوان شکلی از تشخیص سرمایه، با سلاح قهر یورش می بردند یا قطعنامه آتش بس تنظیم می کردند. نام این آتش بس اضطراری، مصلحتی، سرمایه مدار با هدف حفظ سرمایه داری را هم قانون می گذاشتند.

در مورد رابطه میان جنبش کارگری و قانونگذاری بورژوازی این سه روایت وجود داشته است، امروز هم وجود دارد. سه تعبیری که در عین حال حضور و نقش بازی سه رویکرد اجتماعی متمایز در این جنبش را حکایت می کرده است. وجود این سه جهتگیری در دوره های مختلف، از دیرباز تا امروز، در جنبش کارگری کشورها، در سطح بین المللی، به هیچ وجه قابل انکار نبوده و نمی باشد، اما در این گذر، چند نکته مهم قابل تأکید و احتیاج به توضیح دارند.

1. گرایشات اول و دوم به رغم ظاهر متفاوتشان ماهیتی کاملاً واحد داشته و دارند. هر دو ولو به شکلهای مختلف بر اهمیت آویختن توده های کارگر به قانون اصرار می ورزند. در این میان اولی تا نفی کامل مبارزه طبقاتی و جایگزینی آن با پارلمانتاریسم پیش می رود. رویکردی که به ویژه از اواخر قرن نوزدهم به بعد توسط سوسیال دموکراسی و سران

انترناسیونال دوم، اتحادیه های کارگری دنیا و طیف وسیعی از محافل به اصطلاح کارگری!! نمایندگی گردید. دومی ظاهرا چنین نمی کند، پشت شعارهای آسمانکوب و پرجنجال انقلاب، سرنگونی طلبی، تسخیر قدرت سیاسی و حتی «کمونیسم»!! سنگر می گیرد اما باز هم، به همان اندازه، به طور کامل، شالوده مبارزه طبقاتی پرولتاریای رادیکال را در هم می ریزد و جنبش کارگری را ساز و برگ جایگزینی شکلی از سرمایه داری با شکل دیگر می کند. راهی که حزب کمونیست شوروی، بین الملل سوم، طیف گسترده احزاب لنینی از پروروس تا مائوئیست، تروتسکیست یا منشعبین و وارثان آنها رفته اند و همچنان می روند. از یاد نبریم که بحث ما در اینجا هیچ ربطی به تشریح پارلمانتاریسم یا سرنگونی طلبی چپ نمای فاقد هر میزان بار ضد کار مزدی ندارد. همه تأکید ما عجلالتا بر بنمایه مشترک و ماهوی هر دو رویکرد در رابطه با جایگاه قانون و مبارزه قانونی برای جنبش کارگری است. هر دو براین باورند که طبقه کارگر باید از سلاح قانون و آویختن به مصوبات قانونی بورژوازی کاملاً استقبال کند، با همه قوا بکوشد تا «قوانین خوب» را جایگزین قانونهای بد سازد. از طریق مبارزه برای تصویب قانون کار کارگری! مدرن، دموکراتیک و رفاه محور!! وضع معیشت و رفاه اجتماعی روزش را بهبود بخشد. از بورژوازی تقاضای مدنیت، حقوق بشر و آزادی های سیاسی هر چه بیشتر کند و برای این تقاضاها پشتوانه مطمئن قانونی و حقوقی به دست آورد!!.

2. مارکس ضد این هر دو رویکرد است، در قلب تپنده گرایش سوم قرار دارد و پیشروترین، آگاه ترین، بیدارترین و چاره پردازترین فعال این جهتگیری است. عصاره سخن او همه جا از جمله در تمامی توضیحاتش پیرامون جنبش کارگری انگلیس، فرانسه، همه اروپا و امریکا در سده های چهاردهم تا نوزدهم شاهد بسیار گویا، قاطع و استوار این حقیقت است. او فقط بر اتکاء پرولتاریا به قدرت پیکار متحد ضد سرمایه داری خود اصرار می ورزد. از منظر وی بورژوازی و فقط بورژوازی است که پای قانون را پیش می کشد و از قانون به عنوان یک سلاح کارساز ماندگارسازی سرمایه داری و رفع خطر جنبش کارگری از سر سرمایه بهره می گیرد.

مارکس مبارزه توده های کارگر برای روزانه کار 8 ساعته را تقدیس می کند، جنگ کارگران علیه کار کودکان و استثمار مشدد زنان را می ستاید، پیکار طبقه کارگر حتی برای تحقق نازل ترین خواست ها را ارج می گذارد اما پشتوانه تضمین همه این ها را صرفاً میداننداری توفانی کارگران و توپخانه قدرت و قهر آنها علیه سرمایه می بیند. برای مارکس تحمیل روزانه کار 8 ساعته بر بورژوازی یا هر خواست دیگر از این سنخ صرفاً گامی، لحظه ای و سنگری از جنگ سراسری پرولتاریا برای عقب راندن هر چه سرسخت تر و کوبنده تر طبقه سرمایه دار و تاختن بدون هیچ توقف در راستای محو سرمایه داری و الغاء کار مزدی بود. در منظر مارکس آنچه فاقد هر نوع ارزش است قانون مصوب بورژوازی و آنچه حائز حداکثر اهمیت می باشد جنگی است که طبقه کارگر از طریق آن بورژوازی را مستمراً مجبور به عقب نشینی و خزیدن در خاکریز قانون می کند، به ویژه استفاده ای که از سنگر جدید برای تحکیم هر چه بیشتر قدرت و تداوم پیکار خود به عمل می آورد.

فصل نهم - نرخ و حجم اضافه ارزش

این فصل را با یادآوری چند نکته مهم زیر آغاز کنیم.

1- بهای نیروی کار هر کارگر مثل هر کالای دیگر، بهای کار اجتماعاً لازمی است که در کالاهای مورد نیاز برای بازتولید این نیرو یا کالا متبلور گردیده است.

2 - کل سرمایه متغیر یک سرمایه دار در یک واحد تولیدی معین مجموع ارزش نیروی کارهایی است که این سرمایه به طور همزمان استثمار می کند. به بیان دیگر هرگاه ارزش متوسط یک نیروی کار را ضرب در تعداد کارگران کنیم به کل سرمایه متغیر خواهیم رسید.

3 - حجم ارزش اضافی که یک کارگر به تنهایی تولید می کند، در صورتی که ارزش نیروی کار معلوم باشد به وسیله نرخ اضافه ارزش تعیین می گردد، بر این اساس حجم اضافه ارزش تولید شده، برابر با مقدار سرمایه متغیر پیش ریخته، ضرب در نرخ اضافه ارزش است.

4 - اگر اضافه ارزش متوسط روزانه تولید شده توسط یک کارگر را بر سرمایه متغیری که صرف خرید نیروی کارش می شود تقسیم کنیم و حاصلش (نرخ استثمار) را در کل سرمایه متغیر ضرب نمائیم به حجم کل اضافه ارزش می رسیم.

5 - هرگاه ارزش متوسط یک نیروی کار را در نرخ استثمار و سپس در تعداد کارگران مورد استثمار ضرب کنیم باز هم نتیجه اش همان حجم کل اضافه ارزش ها خواهد شد.

6 - اگر سرمایه متغیر کاهش یابد و در همان زمان و به همان نسبت نرخ اضافه ارزش ترقی کند حجم اضافه ارزش تولید شده بدون تغییر باقی می ماند. سرمایه دار مؤسسه ای که 10 کارگر را با نرخ استثماری حدود 500% مورد بهره کشی قرار می دهد، اگر پروسه فنی کار را متحول سازد، ماشین آلات مدرن تر به کار گیرد و بارآوری کار را مثلا دو برابر سازد، می تواند با شرایط جدید نیمی از کارگران را بیکار نماید، بدون آنکه در حجم تولید پیشین یا میزان سودی که به چنگ می آورده است هیچ کاهشی اتفاق افتد.

7 - کاهش شمار کارگران یا تقلیل حجم سرمایه متغیر را می توان با افزایش نرخ اضافه ارزش یا تطویل روزانه کار جبران کرد. اما امتداد روزانه کار مرز غیرقابل عبوری دارد. شبانه روز 24 ساعت بیشتر نیست، در حالی که جوع سرمایه دار برای کار اضافی مرز نمی شناسد. سرمایه زیر فشار تضاد حاد دو گرایش ذاتی است. از یک سو خواهان کاهش بخش متغیر خود یا شمار کارگران است. از سوی دیگر خواستار افزایش بی مهار حجم اضافه ارزش ها است.

8 - مؤلفه سومی هم دست اندر کار است. حجم اضافه ارزش به دو عامل یکی نرخ اضافه ارزش و دیگری مقدار سرمایه متغیر پیش ریز شده وابسته است. اگر نرخ اضافه ارزش و ارزش نیروی کار مشخص باشد، هر میزان سرمایه متغیر بیشتر، حجم ارزش و اضافه ارزش بیشتری به بار می آورد. اگر طول روزانه کار و ساعات کار لازم کارگر معلوم است آنگاه حجم ارزش و اضافه ارزش صرفا تابعی از حجم کاری است که سرمایه دار به جریان می اندازد. هر چه کارگران بیشتری به کار گیرد، هر چه سرمایه متغیرش بیشتر باشد حجم کل اضافه ارزش ها هم افزون تر خواهد بود. نیاز به گفتن نیست که نسبت میان دو بخش ثابت و متغیر سرمایه در حوزه مختلف انباشت و در مورد سرمایه های مختلف می تواند کاملا متفاوت باشد، اما این مؤلفه ها هیچ تأثیری بر روی قانون مورد بحث ما ندارند. به این دلیل روشن که سرمایه ثابت هیچ ارزش جدید و طبیعتا هیچ اضافه ارزشی ایجاد نمی کند. در همین رابطه می توان این قانون را تدقیق و تکمیل نمود و گفت: حجم ارزش و اضافه ارزشی که به وسیله سرمایه های مختلف، با نسبت های متفاوت میان بخش های ثابت و متغیر، تولید می شود، هرگاه ارزش نیروی کار معلوم و نرخ استثمار در سرمایه گذارهای مختلف مساوی باشد، با حجم بخش متغیر این سرمایه ها نسبت مستقیم دارد.

9 - قانون بالا با مشهودات و تجارب مبتنی بر محسوسات ما ظاهرا متناقض به نظر می آید. در یک نانوائی نسبت سرمایه متغیر به ثابت، بالاتر از یک نخریسی است اما اضافه ارزشی که دومی به چنگ می آرد از اولی افزونتر است. در باره سرنوشت این تناقض بعدها، در جاهای مناسب به تفصیل بحث خواهیم کرد. عجالتا به این اندیشیم که کل کارگران یک جامعه توسط سرمایه واحدی استثمار می شوند. مثلا یک میلیون کارگر هر کدام هر روز 10 ساعت کار می کنند

و جمع روزانه کار 10 میلیون ساعت است. با مشخص بودن مدت زمان کار روزانه، مقدار ارزش اضافی تنها با افزایش کارگران، افزایش می یابد. عکس آن هم صادق است، با معین بودن میزان جمعیت، هر مقدار اضافه ارزش افزونتر در گرو تطویل روزانه کار است. **این را هم فراموش نکنیم که تمامی این نکات تا جایی صائب هستند که از اضافه ارزش مطلق سخن می گوئیم.**

10 - سرمایه در بطن پویه تولید، با انکشاف خود فرمانروای مطلق کار شد، بر نیروی کار و بر خود کار مسلط گردید. همه فکر سرمایه دار یا سرمایه تشخص یافته آن شد که کار اضافی هر چه افزون تری را از گرده کارگر بیرون آرد.

11 - روند بسط سرمایه همیشه و از آغاز مبتدی بر قهر بوده است. سرمایه برای دستیابی به کار اضافی هر چه انبوهتر از یک سو، وحشیانه ترین تضییقات معیشتی را بر کارگران تحمیل کرد و از سوی دیگر طول روزانه کار را تا عرش بالا برد. سرمایه در تشدید استثمار و کشیدن کار اضافی از انسانها دست تمامی شکلهای تولیدی پیشین را از پشت بست.

12 - سرمایه ابتدا کار را در همان شرایط فنی به زیر سیطره خود کشید که تاریخا وجود داشت. بلافاصله و یگراست شیوه تولید را تغییر نداد. در همین راستا تولید ارزش اضافی به شکل مطلق یعنی از طریق تطویل روزانه کار را موکول به تغییر شیوه تولید حاضر نساخت.

13 - اگر پویه تولید را با چشم کارگر نظر اندازیم رابطه او با وسائل کار نه رابطه با سرمایه، که رابطه ای ساده با ابزار مورد نیاز برای انجام یک کار هدفمند است. اما به محض آنکه روند تولید، روند ارزش افزائی می گردد همه چیز تغییر می کند. وسائل کار دیگر فقط وسائلی برای جذب کار اضافی کارگر می شود. دیگر کارگر نیست که ابزار تولید را به دست می گیرد، وسائل تولید یا سرمایه است که کارگر را به کار می گیرد. به مجرد آنکه **مقداری پول** وسائل تولید یا عوامل عینی فرایند کار شود، همین وسائل، شالوده حق مالکیت بر کار و حاصل استثمار دیگران اعم از حقوقی یا قهری می گردد. با تبدیل روند تولید به روند ارزش افزائی هرچه بود به ورطه وارونگی افتاد. کار مرده، مالک، خدا و حاکم بلامنازع کار زنده شد. خالق به حسیض ذلت سقوط و مخلوق بر عرش حاکمیت جلوس نمود. این باژگونگی انفجارآمیز شد، نقش کار زنده در خلق کار مرده انکار کامل گردید. تا جایی که سرمایه دار اسکاتلندی به گاه فروش کارخانه اش به خود حق می داد در کنار بهای ماشین آلات، حق ارزش افزائی آنها !! را هم مطالبه بنماید!!! گویا که راستی، راستی سرمایه ثابت ارزش می آفریده است!!!

ناصر پایدار